

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته:

در مورد آن اشکالی که به مرحوم نائینی عرض کردیم که (ایشان فرمودند ترتب در جایی است که تضاد بین دو فعل تضاد اتفاقی باشد اما اگر تضاد، تضاد دائمی باشد این داخل در بحث تعارض می شود) فرقی که بین تضاد دائمی و اتفاقی نیست و ملاک بحث ترتب همانطوری که در تضاد اتفاقی وجود دارد همین ملاک در تضاد دائمی هم وجود دارد. و گفتیم که باب تعارض در جایی است که ما علم اجمالی داریم به اینکه یکی از این دو عمل دارای ملاک است اما در جایی که هر دو عمل دارای ملاک باشند ولو تضاد بین اینها دائمی باشد، اینجا داخل در باب تزاحم می شود و مساله ترتب جریان دارد.

نکته:

لکن این نکته را باید توجه کرد که اگر بین دو فعل تضاد دائمی باشد و دلیل هر دو هم مطلق باشد در فرضی دلیل هر دو اطلاق دارد اینجا باز داخل در باب تعارض می شود، هر کدام دیگری را نفی می کند و تنافی در مقام جعل بین اینها بوجود می آید و داخل در باب تعارض می شود. ما فرض را جایی می آوریم یعنی اشکال مرحوم نائینی در این بیان خلاصه می شود که اگر بین دو فعل تضاد دائمی شد و احدهما مشروط به عصیان دیگری شد، شارع آمد یکی از این دو را مشروط به عصیان دیگری کرد؛

مثلا در همین مساله جهر و اخفات روی همین مبناي کاشف الغطاء، اگر شارع از اول هم نماز جهري و هم نماز اخفاتي را دارای ملاک بداند اما در بعضی از موارد نماز جهري اهم باشد و در بعضی از موارد نماز اخفاتي اهم باشد حالا همین شارع بیايد مثلا نسبت به نماز ظهر آنچه که اهم عبارت از قرائت اخفاتی است و باید نماز را با قرائت اخفاتي بخواند لکن اگر آمد با قرائت جهري خواند شارع بگوید اینهم صحیح است از باب اینکه قرائت جهريه مامور به باشد عند عصیان الاهم، خوب بین قرائت جهري و اخفاتي تضاد دائمی وجود دارد و تضاد اتفاقی نیست اگر آمدیم فرض کردیم که هر دو دارای ملاکند و گفتید که یکی از اینها مشروط به عصیان دیگری هست اینجا داخل باب تزاحم و ترتب می شود بله اگر گفتیم که هر دو مطلق است یعنی هم دلیلی که دلالت بر وجوب قرائت اخفاتي دارد و هم دلیلی که دلالت بر وجوب قرائت جهري دارد هر دو اگر اطلاق داشته باشند این باز داخل در باب تعارض می شود.

بنابراین این نکته را توجه داشته باشید که در تضاد دائمی اگر دلیلین اطلاق داشته باشند اینهم داخل در باب تعارض می شود (تا به حال دو مطلب از فرمایشات مرحوم نائینی را بررسی کردیم).

بیان مرحوم نائینی:

مطلب سومی که ایشان فرموده اند این است که فرمودند حکم در فعل مهم در فعل مترتب در صورتی فعلی می شود که حکم در مرتب علیه یعنی در فعل اهم منجز باشد و مکلف بیايد این حکم در مرتب علیه که منجز است عصیان نکند و علم به عصیان آنهم پیدا نکند.

اما اگر هر کدام از این شروط ثلاثه منتفی شد در اینجا دیگه مجالی برای ترتب نیست. سپس روی همین قاعده به مرحوم کاشف

الغطاء فرمودند که اصلاً بحث جهر و اخفات در صغریات باب ترتب خارج است و داخل باب ترتب نمی شود برای اینکه وجوب قرائت اخفاتی در فرضی است که مکلف جاهل به وجوب قرائت جهری باشد اینکه نماز صبحش را باید به صورت جهری بخواند اگر آمد به صورت اخفاتی خواند و ما می گوییم که صحیح است این قرائت اخفاتی در صورتی مأمور به است که مکلف جاهل باشد به وجوب قرائت جهریه در نماز صبح، حالا اگر عالم باشد دیگر در اینجا قرائت اخفاتی جایز نیست و مأمور به نیست و حالا اگر جاهل باشد به وجوب قرائت جهریه در اینجا این شخص نمی تواند موضوع را احراز بکند و اگر نتوانست موضوع را احراز بکند عصیان در اینجا معنی ندارد بگوییم که در لوح محفوظ برای این شخص قرائت جهری واجب است!

الآن آنچه که موضوع برای قرائت اخفاتی هست جهل به آن قرائت جهریه است، و مرحوم نائینی فرمودند کسی که جاهل است آن حکم برایش منجز نیست و اگر منجز نشد عصیان معنایی ندارد و اگر عصیان نشد خارج از باب ترتب است چون ترتب یعنی خطاب و وجوب به فعل مهم تعلق پیدا بکند عند عصیان الامر بالاهم، و اینجایی که ما گفتیم در باب جهر و اخفات عصیان معنا ندارد.

اشکال مرحوم خوئی:

جمعی از بزرگان من جمله مرحوم آقای خوئی آمده اند بر مرحوم نائینی اشکال کرده اند و فرموده اند که این عنوانی که شما برای ترتب درست کردید و می گوید ترتب یعنی فعل مهم واجب است در ظرف عصیان اهم، این کلمه عصیان خیلی موضوعیت ندارد بلکه آنچه که در باب ترتب دخالت و محوریت دارد ترك اهم است یعنی هم عقلاً و هم شارع می تواند بگوید فعلی را واجب کند مشروط به اینکه يك فعل اهمی ترك بشود حالا می خواهد بر آن ترك عنوان عصیان هم صدق بکند یا صدق نکند.

شارع می گوید که اگر این واجب و عمل که اهم است ترك شد من مترتب بر او این عمل را واجب می کند حالا فرقی نمی کند که بر آن ترك عنوان عصیان صدق بکند یا نه. در مانحن فیه هم شارع می تواند بگوید این کسی که نماز صبح را بنحو اخفاتی می خواند من قرائت اخفاتی را مأمور به قرار می دهم اگر قرائت جهریه ترك شد خوب حالایی که آمد قرائت اخفاتی را ترك کرد این مأمور به باشد چه اشکالی دارد که ما ترتب را بیاوریم این چنین معنی بکنیم.

نظر استاد محترم:

این اشکال ولو اینکه به حسب ظاهر اشکال خوبی است اما ظاهر این است که اگر دقت بکنیم این اشکال به مرحوم نائینی وارد نیست یعنی درست است که مرحوم نائینی محور را برده اند روی عصیان لکن فرمودند که خطاب در مهم زمانی فعلیت دارد که اولاً خطاب اهم منجز باشد خوب حالا این خیلی روشن است که اگر شما اصلاً خطاب اهمی نداشته باشید یا خطاب اهم داشته باشید در ولی در مرحله انشاء باشد به مرحله فعلیت یا مرحله تنجز نرسیده باشد آیا در اینجا اصلاً ترتب معنی دارد؟ ترتب در آنجایی است که شارع اول این اهم را واجب کرده باشد اهم دارای يك حکم منجز باشد تا بعد بگوییم که اگر آن ترك شد اینجا این فعل مهم بنحو ترتبی دارای وجوب می شود. بنابراین به ذهن می آید که این اشکال به مرحوم نائینی وارد نباشد.

بیان مرحوم نائینی:

مطلب چهارم: آخرین مطلبی که در ذیل این مطلب سوم در همین تنبیه دوم ایشان فرموده اند این است که ما از اینجا می آییم می گوییم که محال است شارع در موضوع يك حکمی نسیان یا غفلت را اخذ بکند، امر به ناسی محال است چون فرمودند که اگر این شخص التفات به نسیانش پیدا بکند خرج عن کونه ناسیا یعنی اگر الان که داخل نماز است یادش رفت که رکوع را بیاورد در همین زمانی که یادش رفت التفات به نسیان پیدا کرد خرج عن کونه ناسیا.

و اگر هم التفات پیدا نکرد چطور چیزی که قابل احراز نیست در موضوع يك حکمی قرار داده بشود، فرمودند حکم در صورتی فعلی می شود که موضوع آن حکم احراز بشود و اگر موضوع بنان نسیان شد و مکلف التفات به این نسیان پیدا نکرد این موضوع دیگر قابل احراز نیست و اگر قابل احراز نشد چطور این حکم می خواهد فعلیت پیدا بکند.

لذا فرموده اند که امر به ناسی ممکن نیست و آن راهی که مرحوم شیخ انصاری طی کرده اند که از راه اشتباه در تطبیق یعنی خطاء در تطبیق یا تحلیل داعی وارد بشویم فرمودند آنها باطل است که قبلاً توضیح دادیم (البته بحث مفصل این مطلب در تنبیهات اقل و اکثر استقلالی و ارتباطی مطرح می شود).

نظر استاد محترم:

اجمالاً در اینجا نکته ای که وجود دارد این است که عناوینی که در موضوعات احکام اخذ می شود این دو نوع است يك نوع عناوینی هستند که در حین تحقق آن عنوان حکم برایشان بار می شود مثلاً می گوید که اگر کسی فاسق شد این نمی شود نماز پشت سر آن خواند و به آن اقتدا کرد، یعنی در حین فسقش و در زمانی که فاسق است اقتدا به او جایز نیست.

«اذا كان الامام الجماعة فاسقاً لاجوز الاقداء به»، این عناوین عناوینی هستند که در حین تحققشان حکم مترتب به آنها می شود. اما ما یکسری عناوینی داریم که بعد از تحقق آن عنوان حکم برایش مترتب می شود یعنی آن عنوان آمده و تمام شده و بعد از آن حالا مولا می آید بر آن عنوان گذشته حکمی را مترتب می کند و نسیان از جمله این عناوین است، وقتی ما در روایات داریم که «اذا نسي السجده يجب عليك كذا»، نه اینکه در حین نسیان يجب عليك كذا، بلکه یعنی نمازش را تمام کرد و بعد از نماز فهمید که در حین نماز سجده را فراموش کرده حالا باید مثلاً سجده را قضا بکند و سجده سهو بجا بیاورد.

این فرمایش نائینی که امر به ناسی ممکن نیست اگر ما امر به ناسی را حین کونه ناسیا بخواهیم قرار بدهیم بله در آن زمانی که ناسی است این فرمایش شما می آید که التفات به نسیان دارد یا التفات به نسیان دارد که اگر التفات دارد خرج عن کونه ناسیا و اگر التفات ندارد احرازش معنی ندارد.

اما اگر آمدم عرض کردیم که این نسیان مثل عنوان فسق نیست که داخل در موضوع قرار گرفته است بلکه فسق در حین کونه فاسق حکم برایش مترتب است اما نسیان يك عنوان حاکی از عمل گذشته است یعنی من بعد از اینکه عمل تمام شد یا بلافاصله یا با يك مقدار فاصله طولی متوجه می شوم که يك جزء را فراموش کرده ام که انجام بدهم اینجا است که شارع می آید و به آن حکم بار می کند و در این دیگر استحاله ای وجود ندارد بلکه در اینجا التفات پیدا می کند به نسیان سابق، و آنی که نسیان را از نسیان خارج می کند التفات به نسیان در حین نسیان می باشد (هذا تمام الكلام در تنبیه دوم از تنبیهات ترتب که مرحوم نائینی فرمودند و چند تنبیه دیگر باقی می ماند).